

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین یوم وېر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ناھید "غزل" غنی زاده

ویرجینیا - ۱۷ جون ۲۰۱۵

یک روز غبارآلود

سرود ناموزون دلم طنین ناله هائی را میرساند، که انعکاس از حنجره یک روز غبارآلود غمین است. آن زمانی که با یک نگاه هزار سخن را عیان کردی و ناگفته هائی را که لحظه به لحظه در زمین دلت جوانه میزد، به گوشهای منتظرم رساندی. برایم از رنگ نیلی آبشار محبت سخن زدی که سال سالی با زمزمه اش تنهاییات را به سر رسانده بودی. برایم از ژرفنای آتشین قلبت سخن گفתי که روح مرا قبلاً تسخیر نموده بود.

آری! بعد از اظهار قاطع سخنان دلت در انتظار پاسخم نشستی و با لبخندی از سطح طوفانی چشمانم حبابهای حیاء را چیدی و مرا که پربار از عاطفه و عشق بودم، به آسانی یک شاخه شکستی.

آن گاه مرز سکوت میان لبانم نابود شد و بی باکانه با پرواز تو در فراسوی عشق همبال گشتم. برایت نهفته های دلم را بازگفتم؛ چنان با شور و اشتیاق و باور و اعتماد که گوئی سالها همنوا و رازدار همه درد و نوایم بودی.

هنوز یک آبشار ترانه از قلل اندیشه هایم به پای زمین دلت به زمزمه ننشسته بود که حس کردم از قلمرو هستیم پا میکشی و خرمن دلسوخته وجودم را در دشت طوفانزده تنهایی به فصل سرد پائیز میسپاری. هیچ ندانستم چه گونه آسان باورت کردم و هستیم را در وجودت معنی نمودم؟

آن گاه که در صدایت درد غریبانه بیکسی موج میزد، از وعده های تابناکی فردا سیرابت می کردم.

هنوز رویاهایم از صخره های مستحکم تهداب به در و دیوار و سقف و روزنه نرسیده
بود، از نگاهم موهومانه دور گشتی و مرا در سفر زندگانی تنها گذاشتی.
هرچند بی تو گل امیدی در گلبن قلبم هرگز نخواهد شگفت، ولی من قصه آن روز
غبارآلود را در افسانه هایم سپرده ام و گاه گاه تکرار میکنم و چون گلی پژمرده در فصل
پائیز میشگم.

(ناهید "غزل" غنی زاده)